

ایمان و رضامندی

نرگس السادات غضنفری^۱

(با راهنمایی حجت الاسلام عباس پسندیده)^۲

چکیده:

انسان در زندگی فردی و اجتماعی با شرایط و موقعیت‌هایی روبرو می‌شود که واکنش در این موقعیت‌ها بر زندگی تأثیر مستقیم می‌گذارد و او را به رضایتی که آرزویش را دارد می‌رساند. در این پژوهش سعی داریم چند موقعیت حساس زندگی انسان از قبیل بلا، آسایش، رزق، دشمنی، انتظارات بی‌جای دوستان، و ... را بیاوریم و سپس واکنش‌هایی را که سزاوار است یک مؤمن در برابر این موقعیت‌ها داشته باشد، با استفاده از روایات بیان کنیم، همانند وقار در سختی‌ها، صبر در بلا، شکر در آسایش، قناعت در رزق، ظلم نکردن در دشمنی، به زحمت نینداختن خود در برابر انتظارات بی‌جای دوستان. در واقع تنها این مؤمن است که می‌تواند از نیروی ایمان خود بهره‌گیرد و واکنشی صحیح داشته باشد. این بررسی روایی نشان می‌دهد که ما می‌توانیم زندگی خویش را بر اساس تعالیم قرآن و آموزه‌های اهل بیت بنا کنیم و به آرامش و احساس رضایت دست یابیم. **کلید واژه‌ها:** ایمان، خطر، رضایت، صبر، وقار، ایمان، قناعت، رزق، ظلم، آسایش.

درآمد:

نوشته حاضر در شرح و توضیح یکی از فرمایشات گرانسنگ امام صادق به رشته نگارش درآمده است. امام صادق می‌فرماید:

يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانِي خِصَالٍ: وَقُوراً عِنْدَ الْهَزَاهِزِ، صَبُوراً عِنْدَ الْبَلَاءِ، شُكُوراً عِنْدَ الرِّخَاءِ، قَانِعاً بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ، بَدَنُهُ مِثْلُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِثْلُهُ فِي رَاحَةٍ.

مؤمن را سزاوار است که دارای هشت خصلت باشد: هنگام شدائد، با وقار؛ هنگام بلا، شکوایی؛ در فراوانی نعمت، سپاسگزار؛ به آنچه خدا روزیش

1. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده علوم حدیث.

2. عضو هیئت علمی دانشکده علوم حدیث.

کرده، قانع و خرسند؛ به دشمنانش ستم نکند؛ بارش را بر دوستانش نیفکند [به خاطر دوستانش متحمل گناه نشود]؛ بدنش از او در رنج و مشقت باشد [از بسیاری عبادت و قضاء حوائج مردم]؛ مردم از ناحیه او در آسایش باشند (اصول کافی: ج ۳ ص ۷۸).

خصوصیت بارز این موقعیت‌ها، اجتناب ناپذیر بودن آنهاست. بدین معنی که انسان، نقشی در وقوع یا عدم وقوع آنها ندارد. هنگام بروز این موقعیت‌ها، آدمی کاری جز پذیرا بودن آنها نمی‌تواند انجام دهد. اگر با آنها مقابله کند، این موقعیت‌ها به گونه‌ای بدتر برای او نمایان خواهد شد، و تأثیر منفی بر زندگی او می‌گذارد. وقتی که نتوانست با آن، برخورد مناسبی داشته باشد، مشوش می‌شود و نارضایتی از زندگی به دنبال آن خواهد آمد. اما اگر واکنش مناسبی از خود نشان دهد، این موقعیت‌ها، تبدیل به فرصت‌هایی می‌شود که شاید این فرصت‌ها در غیر این مواقع، تأثیر چندانی بر زندگی او نمی‌گذاشت. نتیجه آن که، برخورد مناسب با این موقعیت‌ها، می‌تواند انسان را به آرزوی همیشگی خود، یعنی دستیابی به رضامندی از زندگی، برساند.

تأثیر «ایمان» بر توفیق در این هشت موقعیت:

در ابتداء، امام صادق فرمایش خود را این گونه آغاز کرده است: "ینبغی للمؤمن" شاید این سؤال مطرح شود که چرا حضرت، این واکنش‌ها (خصلت‌ها) را در قالب وجودی یک مؤمن برای ما روشن کرده است؟ در جواب باید گفت از آنجا که برخورد مناسب با این موقعیت‌ها، بستگی به درجه ایمان دارد، بنابراین، ایمان مؤمن است که به او امر می‌کند بهترین واکنش را در برابر هر موقعیت موقعیت داشته باشد. نتیجه این می‌شود که گرچه این موقعیت‌ها برای هر انسانی رخ می‌دهد، ولی مؤمن بهترین واکنش را از خود بروز می‌دهد.

موقعیت اول: هزاهز

اولین موقعیتی که در این حدیث بیان شده است، "هزاهز" می‌باشد. تا وقتی که معنای دقیق و مناسبی برای این موقعیت فهم نشود، واکنش مناسب آن را نیز نمی‌توان به خوبی تبیین کرد و رابطه آن را با موقعیت مورد نظر توضیح داد. در نتیجه نخست باید بدانیم هزاهز چیست و شامل چه مواردی در زندگی می‌شود.

کتاب لغت این‌گونه به توضیح این واژه پرداخته‌اند:

هزاهز به معنای آشفته‌گی و آنچه که باعث لرزش می‌شود، است، مانند زلزله (کتاب العین: ج ۳ ص ۳۴۳).

تشبیهی که بین هزاهز و زلزله بیان شده از این باب است که همان گونه که زلزله باعث لرزش اندام می‌شود، هزاهز با آدمی این‌گونه رفتار می‌کند. این لرزش در مورد واژه هزاهز حتماً نباید جسمی باشد، بلکه آشفته‌گی‌های روحی و روانی را

نیز شامل می‌شود. گرچه گهگاه همین آشفتگی‌ها بر روی جسم نیز تأثیر می‌گذارد. چه اینکه شاعر می‌گوید: "رنگ رخسار خبر می‌دهد از سر درون". علاوه بر وجه شبه فوق، علت دیگری برای این استعمال نیز می‌توان برشمرد. در متون روایی، علاوه بر هزاهز، از "زلزل" (جمع زلزله) نیز به عنوان موقعیتی برای واکنش وقار نامبرده شده است. حضرت علی می‌فرماید:

فی الزلازل وقورٌ (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۳).

از این جهت، هزاهز و زلازل به یکدیگر پیوند خورده‌اند. پس، هزاهز شامل مصادیقی می‌شود که انسان را مشوش و مضطرب می‌کند که این حالت ناخودآگاه لرزشی بر زندگی آدمی می‌افکند. با این توضیحات، به نظر شما، واکنش مؤمن در این موقعیت چه باید باشد؟

واکنش: وقار

حال که هزاهز و زلازل به اموری اشاره دارد که زندگی آدمی را به لرزه می‌اندازد، پس باید واکنشی را برگزید که این خصیصه را برطرف نماید. "وقر" در لغت، به معنای سنگینی است و هر آنچه را که بر سر و پشت آدمی سنگینی کند، الوقر گویند (ترتیب اصلاح المنطق: ص ۴۰۱). ابن میثم می‌گوید:

وقار، ثبات نفس، هنگام حرکات است (شرح منة کلمة: ص ۲۱). این حرکات، همان لرزش‌ها و تشنجات ناشی از برخی حوادث و موقعیت‌ها می‌باشد که ایمان همچون نیرویی بازدارنده، او را از آن لرزش‌ها محافظت می‌نماید. درونمایه وقار، نوعی خویشنداری است که در این مواقع، سبب ثبات نفس در آدمی می‌شود. پس از بیان مقدمات فوق، سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدامیک از انواع خویشنداری، پسندیده بوده، جزو مصادیق وقار به حساب می‌آید؟

مصادیق وقار

شایان ذکر است که از میان مصادیق وقار، فقط به ذکر چند مورد مشهور و پرکاربرد آن پرداخته‌ایم. این، بدان معنا است که مصادیق وقار را فقط همین گزینه‌ها تشکیل نمی‌دهند، بلکه هر حادثه‌ای که سبب تشویش خاطر و اضطراب آدمی شود، از مصادیق هزاهز به حساب می‌آید. از دیگر سوی، این مصادیق برای هر انسانی، به حسب خصوصیات فردی او و همچنین زمان و مکان وقوع آن، ممکن است متفاوت جلوه کند. اکنون به توضیح هر یک از این مصادیق می‌پردازیم:

۱. حلم و بردباری

یکی از موقعیت‌های هزاهز و شدائد زندگی، "خشم" است، چرا که آدمی در این موقعیت، مشوش و مضطرب می‌شود و تعادل خود را از دست می‌دهد. راه مقابله با این خشم، بردباری و حلمی است که وقار مورد نظر را به دنبال دارد. امام علی این مصداق را در قالب یک مفهوم اخلاقی آورده، می‌فرماید:

[المؤمن] لا یكون حلیماً حتی یكون وُقوراً.

مؤمن تا وقتی وقور نباشد، حلیم نمی‌شود (بخارالانوار: ج ۷۵ ص ۸).

کنترل نفس، به هنگام عصبانیت، آدمی را از انجام کاری که پیشیمانی به بار می‌آورد، باز می‌دارد. گرچه این خویشتنداری سخت است، اما رضایتی که از آن به دست می‌آید، سختی‌اش را از بین می‌برد.

یکی از احادیثی که به بیان مصداق و نتایج مختلف واکنش "وقار" پرداخته، سخنی از پیامبر گرامی اسلام است که فرمودند:

أَمَّا الرَّزَانَةُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهَا الْأُطْفُ وَالْحَزْمُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَتَرْكُ الْخِيَانَةِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ وَتَحْصِينُ الْفَرْجِ وَاسْتِصْلَاحُ الْمَالِ وَالِاسْتِعْدَادُ لِلْعَدُوِّ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَرْكُ السَّفَةِ فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالرَّزَانَةِ فَطَوَّبَى لِمَنْ تَوَقَّرَ وَ لِمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَقَّةٌ وَلَا جَاهِلِيَّةٌ وَ عَفَا وَ صَفَحَ.

لطف، دوراندیشی، امانتداری، ترک خیانت، راستگویی، پاکدامنی، اصلاح مال، آسایش برای مقابله با دشمن، نهی از منکر، ترک نادانی از وقار سرچشمه می‌گیرد. پس این چنین عاقل به وقار میرسد. خوشا به حال کسی که وقار می‌کند و برای او سبکسری و نادانی نیست، می‌بخشد و چشم می‌پوشد (تحف العقول: ص ۱۵).

۲. امانتداری

فردی که وسوسه خیانت درون او قوت گرفته است، دچار نوعی لرزه می‌شود و همین وسوسه است که او را بدین حال دچار کرده است. ولی مؤمن با آگاهی از این موقعیت، در حفظ امانت کوشاست و همین واکنش، او را از تشویش‌های ناشی از خیانت حفظ می‌کند. مؤمن، در نتیجه این عملکرد، احساس رضایت می‌کند، چون توانسته خود را از وسوسه خیانت نگاه دارد.

۳. راستگویی

فردی که دروغ می‌گوید، به لرزه‌ای دچار می‌شود که معمولاً اطرافیان به آن پی می‌برند. مؤمن، دروغ نمی‌گوید و خویشتنداری و وقار را سرمشق خود قرار می‌دهد و با این عملکرد خود احساس آرامش و رضایت از زندگی خود می‌کند.

۴. پاکدامنی

اگر در برابر موقعیت‌های جنسی، واکنش مناسبی نداشته باشیم، به یک موقعیت مشوش‌آور تبدیل می‌شود (هزاهز). وقار مؤمن، در این موقعیت به او این فرصت را می‌دهد که بتواند این غریزه را از مسیر حلال آن ارضا کند و دچار لرزه و

اضطراب نشود. آرامشی و رضایتی که از این واکنش نصیب مؤمن می‌شود، با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست.

۵. اصلاح مال

ناتوانی و لغزش‌های مالی، از مصادیق دیگر هزاهز است که انسان را دچار لرزه می‌کند. مؤمن با سروسامان دادن به امور مالی، خویش را در برابر این گرفتاری حفظ می‌کند که نتیجه آن، صحت و حلیت مال او، و از همه مهمتر، احساس رضایتی است که به خاطر عملکرد صحیح، نصیبش شده است.

۶. آمادگی در برابر دشمن

ترس از دشمن، از مواردی است که انسان را مضطرب می‌کند. مؤمن، با کسب آمادگی‌های لازم در برابر حملات نظامی و فرهنگی دشمن، خود را ایمن می‌سازد، و با واکنش مناسب از خود محافظت می‌کند. از آنجایی که او توانسته این آمادگی را کسب کند، اطمینان دارد که خطری او را تهدید نمی‌کند. در نتیجه، احساس آرامش می‌کند که رضامندی را نیز به دنبال خواهد داشت.

۷. نهی از منکر

افرادی که دانسته یا ندانسته، به انجام منکرات می‌پردازند، در برابر نهی از آنها، جبهه‌گیری می‌کنند. این حالت تدافعی برای ناهیان از منکر، موقعیت اضطراب‌آوری را شکل می‌دهد. مؤمن در این موقعیت، بر خود مسلط است و به اصطلاح از کوره در نمی‌رود که این خویشتنداری در این موقعیت از مصادیق وقار به شمار می‌رود. او، با این رفتار، خود را در موقعیت آرامی قرار می‌دهد و به رضایت می‌رسد.

۸. ترک نادانی و سبک‌سری

ابلهی، سبک‌سری و جهالت، موجب تزلزل در شخصیت و زندگی آدمی می‌شود. مؤمن، با کسب علم و دانش و فراگیری راه مقابله با این بیماری‌های نفسانی، آمادگی لازم را برای خویشتنداری در این موقعیت کسب می‌کند. این صیانت برای او آرامش و رضایت را به ارمغان می‌آورد.

بنابر مطالب گذشته، «المؤمن وقور عند الهزاهز»، یعنی مؤمن در مواقعی که سبب هراس و اضطراب او می‌شود، و به نوعی لرزه بر اندامش می‌افکند، به کمک نیروی ایمان، خود را از این لرزه‌ها حفظ و به گونه‌ای خویشتنداری می‌کند. در لسان روایات، به واکنش در برابر این موقعیت، وقار می‌گویند و همین امر آرامش و رضایت او از زندگی را به دنبال خواهد داشت.

موقعیت دوم: بلا

موقعیت دیگری که مؤمن با آن مواجه می‌شود، "بلا" است. طبیعت انسانی، از هر آنچه که به نوعی برای او دارای سختی است و او را آزرده می‌کند، گریزان است.

یکی از مصادیق سختی، بلایا است. اگر وجود بلایا در زندگی انسان بی معنا و بی- حاصل ارزیابی شوند، قابل تحمل نخواهند بود، ولی اگر انسان حکمت وجود آنها را دریابد، هر چند سخت و دشوار باشند، تحملش آسان‌تر خواهد بود. هر انسان باید بداند که وجود این بلایا در زندگی او اجتناب ناپذیر است و در واقع، اگر وجود نداشته باشند، باید نگران شود که مبدا به سنت استدراج مبتلا شده باشد. پس تنها کاری که می‌توان کرد، این است که وجود بلایا را در زندگی بپذیریم و واکنش مناسبی در برابر آن داشته باشیم. اکنون به کمک دسته‌ای از روایات و آیات، برخی از مصادیق بلا را معرفی می‌کنیم و به توضیح هر یک می‌پردازیم.

مصادیق بلا

این مصادیق در ذیل برخی آیات قرآن کریم و احادیث معصومین بیان شده است که ما فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. خداوند متعال می‌فرماید:

[وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (بقره: آیه ۱۵۵)] ؛ و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را.]

می‌توان مصادیقی از بلا را که در این آیه مد نظر قرار گرفته را اینگونه باز شماریم:

۱. ترس: ترس می‌تواند مصادیق زیادی داشته باشد؛ ترس از صدای مهیب، ترس از تنهایی، ترس از نقص و تحمل کردن این مصداق نیز با کمک از مهارت‌هایی که کسب شده است، تنها راه مقابله با آن است.
۲. گرسنگی: از دیگر بلاهایی که خداوند انسان را بدان دچار می‌کند، گرسنگی است که مؤمن با تحمل کردن آن، جزع و فزع نکردن و شکایت نکردن بر آن غلبه می‌کند.
۳. کاهش در اموال: شکست‌هایی که در حوزه اقتصادی برای آدمی پیش می‌آید، بلایی است که تنها با صبر کردن رفع می‌شود.
۴. کاهش در جان‌ها: از دست دادن عزیزان، مصیبت و بلایی است که شاید بتوان گفت تحمل آن از بقیه بلاها و سختی‌ها دشوارتر باشد. با این حال مؤمن پذیرای این بلاست و واکنش مناسبی در قبال آن دارد (صبر).
۵. کاهش در محصولات: این مصداق برای کشاورزان نمود بیشتری دارد. خشکسالی، آفات گیاهی و هر آنچه که باعث نقص در ثمره شود، بلا و سختی محسوب می‌شود. ایمان به حکمت‌های خداوند در نازل کردن این بلا، این امکان را به انسان می‌دهد که صبر پیشه کند.

در روایاتی^۱ نیز این معنا به تصویر کشیده شده است؛ آنجا که حضرت رسول
 الله
 می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَلَايَا أَرْبَعٍ أَيْسَرُهَا عَلَيْهِ مُؤْمِنٌ يَقُولُ بِقَوْلِهِ يَخْسُدُهُ
 أَوْ مُنَافِقٌ يَفْقُو أَثَرَهُ أَوْ شَيْطَانٌ يَغْوِيهِ أَوْ كَافِرٌ يَرَى جِهَادَهُ فَمَا بَقَاءُ الْمُؤْمِنِ بَعْدَ
 هَذَا.

خدا، از مؤمن برای چهار بلا، پیمان گرفته که آسان‌ترین (سخت‌ترین) آنها بر
 مؤمن این است که: مؤمنی هم عقیده او باشد و بر او حسد ورزد؛ یا منافقی که
 از او دنبال‌گیری کند (تا نقطه ضعفی بدست آورد)؛ یا شیطانی (از جن یا
 انس) که او را گمراه کند؛ یا کافری که جنگ با او را خواهد. پس با این
 گرفتاری‌ها، مؤمن چه اندازه عمر کند (و از ایمانش چه باقی می‌ماند؟) (*الکافی: ج ۲ ص ۲۴۹*).

اکنون به توضیح هر یک از این بلاها می‌پردازیم:

۱. حسادت مؤمن: انسان حسود برای رسیدن به خواسته‌های خود، درصدد نابودی زندگی دیگری است. به هر حال مؤمن خواه ناخواه امکان دارد که در این مسیر صدمه ببیند و این، خود، نوعی سختی برای او پیش می‌آورد.
۲. منافق: یکی دیگر از مواردی که از شدائد زندگی مؤمن به حساب می‌آید، وجود منافق است. چون چهره خبیث منافق نزد دیگران پوشیده است، دشمنی او نیز به گونه ایست که دور از انتظار است. وقتی انسان متوجه شخصیت واقعی او می‌شود که ضررهای زیادی را متحمل شده است. منشأ این ضررها، وجود نفاق آمیز اوست که از آن تعبیر به "بلا" شده است.
۳. شیطانی گمراه‌کننده، یکی دیگر از نیروهای بدخواه مؤمن، شیطان و ترفندهای اوست که منجر به گمراهی می‌شود. ثبات نفس مؤمن (صبر) او را در برابر این بلا یاری می‌رساند.
۴. دشمنی کافر: چون هنجارها و ارزشها نزد مؤمن و کافر متفاوت است، بنابراین هر کدام از آنها در راه رسیدن به هدف خود تلاش می‌کنند. تلاش کافر نیز در راه نابودی اسلام است و چون مؤمن در این مکتب قرار دارد، از دشمنی کافر در امان نخواهد بود. صبر بر این بلا نیز تنها کار مؤمن است.

واکنش: صبر

1. از جمله دیگر روایات این باب، کلام گهربار امام علی است که می‌فرماید: إن من البلاء الفاقة، وأشد من ذلك مرض البدن (نهج البلاغه: حکمت ۳۸۸).

واکنشی که در برابر موقعیت بلا در لسان روایات آمده، "صبر" است. برای فهم بهتر کارکرد این واکنش در این موقعیت، ابتدا به بررسی معنای لغوی صبر می-پردازیم: صبر ضد جزع است (کتاب العین: ج ۷ ص ۱۱۵) و به معنای نگاه داشتن نفس از جزع می‌باشد (الصاحح تاج اللغة صحاح العربیة: ج ۲ ص ۷۰۶). به روزه نیز صبر گویند چرا که آدمی در حال روزه خود را از خوردن و آشامیدن نگاه می-دارد (غریب الحدیث: ج ۱ ص ۳۲۶).

صبر از دیدگاه بزرگان بدین گونه بیان شده است: علامه مجلسی می‌نویسد: صبر، یعنی ثبات نفس و علو همت، در برابر احوال دنیا (بحار الانوار: ج ۶ ص ۳۳۹).

بدین معنا که انسان مؤمن در برابر حالت‌هایی که اسباب دنیا سبب جزع او می-شود، خویشتن را نگاه می‌دارد و همین صبر، نشانه همت بالای اوست. ایشان در جای دیگر می‌گویند:

صبر، حبس نفس در برابر امور شاقه و سخت است و انسان صبور از آنچه که برایش مقدر شده است، کسل نمی‌شود و اعتراض و شکایت و جزع نمی-کند (همان: ص ۲۶۸).

پس کاربرد صبر در این مبحث، جایی است که امری مانند بلا، باعث جزع و فزع مخاطب آن می‌شود. به طور کلی صبر کردن امری پسندیده است، اما چه خوب است بدانیم، بهترین گونه صبر از دیدگاه پیشوایان دین، چگونه صبری است.

هنگامی که از امام باقر در مورد صبر نیکو پرسیدند، ایشان فرمودند:

ذَلِك صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى إِلَى النَّاسِ.

صبر [نیکو] آن صبری است که در آن شکایت بردن نزد مردم نباشد (الكافی: ج ۲ ص ۹۳).

معلوم می‌شود که صبر، یک مفهوم اخلاقی درونی است. اگر حال تو، به هنگام سختی‌ها، نداری‌ها و بلاها به گونه‌ای باشد که در آسایش، بی‌نیازی مالی و سلامتی نیز همان‌گونه است، نتیجه آن، شکایت نبردن نزد مردم خواهد بود. همچنین از فرموده گران‌بهای حضرت جبرئیل می‌توانیم حالت خویشنداری صبر را در ضمن تفسیر آن درک کنیم. حضرت رسول از جبرئیل می‌پرسند: تفسیر صبر چیست؟ جبرئیل می‌فرماید:

تَصْبِرُ فِي الضَّرَاءِ كَمَا تَصْبِرُ فِي السَّرَّاءِ وَ فِي الْفَاقَةِ كَمَا تَصْبِرُ فِي الْغِنَى وَ فِي الْبَلَاءِ كَمَا تَصْبِرُ فِي الْعَاقِبَةِ فَلَا يَشْكُو حَالَهُ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِمَا يَصِيبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ.

آن است که انسان در سختی، شکیبائی نماید آن طور که در رفاه و شادمانی و نیکوئی است، و در نیازمندی، چنان که در بی‌نیازی است، و در بلا و بیماری، آن‌گونه که در عاقبت و تندرستی است. در همه این حوال بردباری را شیوه خود سازد، و از گرفتاری‌هایی که به او می‌رسد، نزد مخلوق، شکایت ننماید (معانی الاخبار: ش ۱۳۶۱ ص ۲۶۰).

حالت بنده در رویارویی با مشکلات نباید متفاوت با حال او در راحتی و آسایش باشد.

همان‌گونه که او در آسایش به سر می‌برد، هنگام بروز سختی‌ها نیز، باید نفس خود را از حالات ناپسند به دور نگاه دارد، و در کمال راحتی به سر برد. چون خداست که این سختی را به او داده و همو آن را دفع می‌کند. از این حدیث، به راحتی می‌توانیم حال خویشنداری را در مورد صبر بفهمیم. پس صبر، یک فضیلت اخلاقی است که هر انسانی در سیر تکامل خویش ناگزیر باید بدان تمسک جوید. خداوند تبارک و تعالی نیز در پی این واکنش، نشانه‌های الطاف خویش را در موارد زیر قرار داده است.

پیامدهای صبر

بر اساس روایات، می‌توانیم سه پیامد را برای صبر لحاظ کنیم:

۱. پوشانندگی: صبر، در وهله اول به عنوان یک روپوش برای بلاها محسوب می‌شود، تا به مؤمن، فرصت کافی برای تصمیم‌گیری جهت برخورد صحیح با این بلاها را بدهد. در واقع صبر با این عملکرد خود سختی بلا را به گونه‌ای پنهان می‌کند که نارضایتی در قبال آن برای مؤمن پیش نمی‌آید.^۱
۲. دورکنندگی: صبر در این جا به عنوان یک وسیله دفاعی محسوب می‌شود که بلاها و مشکلات را از مؤمن دور نگاه می‌دارد و همین امر، رضایت را برای او به وجود می‌آورد.^۲
۳. آسان‌کنندگی: با این‌که صبر کردن واکنش سختی است، اما زیبایی‌ای دارد که در کمک رسانیش، نمود پیدا کرده است.^۳ حقیقت فجایع، سخت بودن آن است، انسان را بی تاب می‌کند، اما صبر مؤمن، فجایع را برای او آسان می‌کند و یا بهتر بگوییم برای او آسان جلوه می‌دهد و اسباب رضایت مؤمن از زندگی را فراهم می‌کند.

موقعیت سوم: آسایش

موقعیت دیگری که در زندگی برای مؤمن پیش می‌آید، "رخاء" به معنای آسایش است.

رخاء، از ریشه "رخوة" به معنای آسانی (سراء) است و ضد آن ضراء به معنای سختی است (الصالح تاج اللغة صحاح العربیة: ج ۲ ص ۶۸۳).

1. حضرت رسول الله می‌فرماید: «الصبر ستر من الكرب، وعون علی الخطوب (کنز الفوائد: ص ۵۸).»

2. امام علی می‌فرماید: «الصبر أدفع للبلاء (عیون الحکم و المواعظ: ص ۲۴).»

3. امام علی می‌فرماید: «الصبر یهون الفجیعه (عیون الحکم و المواعظ: ص ۳۳).»

معمولاً آسایش برای انسان زمانی حاصل می‌شود که نیازهای جسمی و روحی او برآورده شده باشد. در توضیح این موقعیت ذیل این حدیث آمده که:

رخاء، وسعت روزی است (بحارالانوار: ج ۶۴ ص ۳۲۹).
هنگامی که انسان در موقعیت "سعه" قرار دارد، نوعی آرامش، آسایش و فراغ بال را تجربه می‌کند، و چون بیشترین دغدغه انسان، تأمین رزق و روزی است، این قید به وسعت و فراخی اضافه شده است. پس، رخاء موقعیتی است که در آن، آسایش، آرامش و راحتی به خاطر وسعت روزی حکمفرما است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که واکنش منطقی و درست در این موقعیت چیست؟

واکنش: شکر

واکنشی که امام صادق در این موقعیت برای مؤمن سزاوار دانسته‌اند، شکر است. مؤمن، کسی است که در موقعیت آسایش و راحتی مثل وسعت روزی، شاکر باشد. شکر در لغت، به معنای «شناخت و معرفت بر احسان (نعمت) و نشر آن» (لسان العرب: ج ۴ ص ۴۲۳) می‌باشد. همچنین به معنای حمد و ستایش زبانی، عملی و اعتقادی است (النهاية في غريب الحديث: ج ۲ ص ۴۹۳) بدین صورت که شاکر، منعم را به خاطر نعمتی که به او داده، اولاً: شکر زبانی کند و بگوید: «الحمد لله و شکر الله»، ثانیاً: نفس خود را وقف در طاعت و بندگی او کند و ثالثاً: معتقد است که منعم، مولی و سرپرست اوست. علمای لغت، برای فهم بهتر این مفهوم، آن را در قالب یک صفت به این گونه نیز شرح داده‌اند:

شکور در لغت، به حیوانی گفته می‌شود که با علف کم هم چاق می‌شود. این مطلب مثل این است که شکر کرده است و در مثل‌های ما غذا به تنش گوشت شده است. شاکر بودن او در این است که علامات این خوردن و نتیجه آن در او ظاهر شده است (لسان العرب: ج ۴ ص ۴۲۴)

پس، هنگامی انسان توانسته شکر نعمت را به جا آورد که آن نعمت بر او تأثیر گذاشته باشد؛ مثلاً خوب فکر کند، دارای نیروی خوبی برای انجام وظیفه شود، در آموختن علم و دانش کوشا شود و ... علامه مجلسی این مفهوم را به صورت اصطلاحی این‌گونه توضیح داده است:

منظور از این جمله، از دید شکر هنگام آسایش است، چون مؤمن در ابتدا به خاطر محبت خداوند سپاسگزاری می‌کند (بحارالانوار: ج ۶۴ ص ۳۳۹).

بنابراین باید گفت، گر چه مؤمن به طور طبیعی شکرگزار است، ولی با این حال، در این موقعیت باید بیشتر شکر کند، چرا که بیشترین غفلت، در این مواقع است.

۱. امام علی می‌فرماید: «شکر المؤمن يظهر في عمله (غرر الحکم و درر الکلم: ش ۱۳۶۶ ص ۲۷۹).»

گرچه در لسان معصومین شکر نسبت به دو گروه سفارش شده است: «شکر از خدا و شکر از مردم»، اما در حدیث مورد نظر، فقط شکر از خدا مدنظر است که این مطلب همراه مفهوم شناسی شکر و ذکر آثار آن بر زندگی فردی شاکر بیان خواهد شد.

سپاسگزاری از خدا

خداوند به عنوان مالک هستی، سزاوار حمد و سپاس بی حد و اندازه است و تنها کسی که اینگونه خدا را بشناسد، می‌تواند شکر حقیقی را به جا آورد. امام حسن عسکری می‌فرماید:

لَا يَعْرِفُ النِّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ وَلَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ.

نعمت را تنها شاکر می‌شناسد و تنها آن کس که آن را می‌شناسد، شکر می‌کند (أعلام النبیین: ص ۳۱۳).

این حدیث، به همان معنای لغوی اشاره دارد که شناخت و معرفت را نوعی سپاس و شکر از منعم دانسته است. بنده، هنگامی می‌تواند شکر خدا را به جا آورد که در مرحله اول نسبت به آن نعمت، شناخت پیدا کرده باشد. از این رو، امام صادق می‌فرماید:

مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا.

کسی که خدا بر او نعمتی را عطا کرده، پس آن نعمت را بشناسد، شکر آن را به جا آورده است (الكافی: ج ۲ ص ۹۶).

اما این شناخت و معرفت، به گونه‌ای دیگر نیز نشان از شکر مؤمن است و آن، معرفت به این موضوع است که آن نعمت از سوی خداوند است. امام صادق می‌فرماید:

مَا مِنْ عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا عَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَهُ.

هیچ بنده‌ای نیست که خداوند به او نعمتی دهد، و او بفهمد که از سوی خداست، جز این که خداوند او را قبل از این که حمدش گوید، وی را ببخشد (همان: ص ۴۲۷).

شکر در نعمت، شناسایی بخشنده نعمت است. آن‌گاه حالت خضوع در نفس پیدا شدن و سپس اظهار شناسایی و به کار بردن نعمت در راهی که منعم خواسته است. پس مؤمن، کسی است که هنگامی که خداوند به او نعمتی را عطا کرد، بفهمد که آن نعمت از جانب خداوند است، نه کس دیگر و اگر محبت خداوند نبود این نعمت به او نمی‌رسید و در ضمن، آن نعمت را در راه صحیح آن به کار برد. امام علی می‌فرماید:

أقل ما يجب للمنعِم أن لا يعصى بنعمته.

کمترین چیزی که در برابر نعمت دهنده واجب است، معصیت نکردن با آن نعمت است (غرر الحکم و درر الکلم: ص ۳۰۷ ح ۸۳۸۷).

گرچه گناه نکردن، امری مهم است، اما با توجه به این روایت، باید دانست که پرهیز از گناه و نافرمانی نکردن، نخستین مرتبه سپاسگزاری معرفی شده است. این امر، نشان از این است که شکر حقیقی، کار آسانی نیست. به همین سبب است که امام صادق می‌فرماید:

تَمَامُ الشُّكْرِ اعْتِرَافُ لِسَانِ السَّرِّ خَاضِعاً لِلَّهِ تَعَالَى بِالْعَجْزِ عَنِ بُلُوغِ أَذْنَى شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْهَا.

فرد کامل شکر، اعتراف کردن است از روی عجز و انکسار به عاجز بودن خود از رسیدن به کمترین پایه‌ای از مراتب شکر، چرا که در ادای شکر یک نعمت از نعمت‌های تو، محتاج به توفیق دادن تو مرا بر ادای آن شکر، و آن توفیق هم، نعمتی است از جانب تو به من، به ازای او هم شکری لازم (بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۵۲؛ مصباح الشریعة: ص ۶۷ [ترجمه عبد الرزاق گیلانی]).

و همچنین ابوبصیر از امام صادق می‌پرسد: چه اندازه شکر است که اگر بنده آن را به جا آورد، شاکر شود؟ امام در جواب می‌فرماید:

يَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَمَالٍ وَإِنْ كَانَ فِيمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقٌّ أَدَاهُ.

خداوند را به خاطر اعطاء نعمت مال و خانواده، ستایش کند و اگر در آن نعمت، حقی است، ادا کند (الکافی: ج ۲ ص ۹۵).

اگر کسی از نعمت مال و خانواده بهره‌مند است، بر او واجب است که شکر آن را به جا آورد. این امر، با ادای حقی که هر یک از این دو دارند، میسر می‌شود، مثلاً مؤمن می‌تواند با استفاده درست از مال خود، شکر داشتن آن را به جا آورد و با مراقبت از خانواده و انجام مسئولیت‌هایی که در قبال آنها دارد، حق داشتن این نعمت را ادا کند و بدین طریق است که او شاکر خداوند می‌شود.

آثار شکر از خداوند:

آثار شکر از خداوند را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

۱. دوری از عذاب الهی: خداوند در قرآن می‌فرماید:

[مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (نساء: آیه ۱۴۷)؛ اگر سپاس بدارید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه

کند؟ و خدا همواره سپاس‌پذیر [حق شناس] داناست.]

۲. ازدیاد نعمت: «شکر نعمت، نعمتت افزون کند.» این، ضرب المثلی است که

متأثر از آیات و روایات است. از جمله آن‌که امام صادق می‌فرماید:

مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ، يُؤَوَّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنِ شُكْرِكُمْ لِأَزِيدَتِكُمْ (الكافی: ج ۲ ص ۹۵).^۱

پس همین زیادت در نتیجه این واکنش، رضامندی برای مؤمن را نیز به دنبال خواهد داشت.

۳. مصون ماندن از گرفتاری‌ها: انسانی که لطف خداوند را با شکر کردن از یاد نبرد، خداوند نیز او را از گرفتاری‌ها و آشوب‌ها حفظ می‌کند. که مصون ماندن او از این گرفتاری‌ها، ناخودآگاه، رضامندی را به دنبال خواهد داشت.^۲ مؤمن، در حقیقت با شکر کردن، به نوعی از یک پادزهر معنوی استفاده کرده است. مفهوم متضاد شکر، کفران نعمت است. در ورای این مفهوم (کفران و مخفی داشتن نعمت‌ها) نیز عواقبی خطرناک وجود دارد که انسان با استفاده از پادزهر آن خود را از بسیاری از مشکلات دنیوی و اخروی مصون می‌دارد.

در ادامه باید متذکر شد که خداوند تبارک و تعالی نیز در معنای ربوبیت خود به نوعی شاکر است. عذاب نکردن، حزن و اندوه را از دل بردن، به نیکی‌ها اضافه کردن، همه از مواردی است که خداوند به خاطر ایمان و عمل صالح بندگان به آنها عطا کرده که نوعی سپاس از آنها نیز به حساب می‌آید. در آیات متعددی از قرآن مجید، صفت شاکر بودن به خداوند متعال نسبت داده شده است.^۳ حال، به نظر شما اگر انسان از این موارد آگاه شود، همچنان از زندگی خود احساس نارضایتی می‌کند؟!!

می‌توان در جمع‌بندی «المؤمن شکور عند الرخاء» چنین گفت: مؤمن به هنگام آسایش و راحتی، با شناخت و اشراف کاملی که بر این موقعیت به عنوان یک نعمت پیدا می‌کند و همچنین با شناخت منعم و ادای حقوقی که به خاطر آن بر گردن اوست، شکر خدا را به جا می‌آورد، که البته در پی آن نیز به آسایش و آرامش و رضامندی پایدار دست می‌یابد.

موقعیت چهارم: روزی الهی

۱. آن حضرت، همچنین درباره شمول این آیه برای نعمت‌های ظاهری می‌فرماید: «من حمد الله على نعمة وشكره و علم أن ذلك منه لا من غيره [زاد الله نعمة].»
۲. امام علی می‌فرماید: «الشكر عصمة من الفتنة» (بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۵۳؛ تحف العقول: ص ۲۱۴). همچنین آن حضرت می‌فرماید: «شكر النعمة امان من حلول النقمة» (عیون الحکم و المواعظ: ص ۲۹۱).
۳. [كان الله شاكراً عليماً (نساء: آیه ۱۴۷)] ؛ [و قالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور (فاطر: آیه ۳۴)] ؛ [ذلك الذي يبشر الله عباده ... ان الله غفور شكور (شوری: آیه ۲۳)].

رزق و روزی یکی از نیازهای اساسی انسان است. به همین خاطر همیشه نگرانی جهت چگونگی تأمین آن برای او وجود دارد؛ آیا روزیش در آینده فراهم خواهد بود؟ آیا آنچه می‌خواهد و آنطور که می‌پسندد برایش فراهم می‌شود؟ و ... انسان باید بداند که خداوند در امر روزی همیشه آن‌گونه که ما می‌خواهیم عمل نمی‌کند. خدا آنچه که خود مصلحت می‌داند، انجام می‌دهد و از همین روست که در جایی که احتمال طغیان از سوی بنده‌اش بدهد، در حق او لطف کرده و از این عنایت صرف نظر می‌کند. در قرآن کریم در تأیید این مطلب چنین می‌خوانیم:

[وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (شوری: آیه ۲۷)؛ و اگر خداوند روزی را برای بنده‌اش گسترش دهد، حتماً او بر روی زمین فساد می‌کند؛ اما خدا به اندازه ای که می‌خواهد نازل می‌کند، همانا او نسبت به بندگان آگاه است.]

از طرفی، این روزی، به صورت یکجا فرستاده نمی‌شود، بلکه خداوند روزی هر کس را روز به روز می‌دهد. حضرت رسول الله خطاب به امام علی می‌فرماید:

يا عَلِيُّ لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقٍ غَدٍ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي بِرِزْقِهِ.
اندوه روزی فردا را مخور که هر فردایی، روزی آن فرا می‌رسد (تحف العقول: ص ۱۳).

به خاطر این قوانین الهی است که برای هر انسانی این نگرانی‌ها در تأمین روزی وجود دارد. در واقع، این قوانین، ایراد و مشکلی ندارند، بلکه این انسان است که باید نوع تفکر خود را در رابطه با قانون کسب روزی (کسب روزی یک-جا و طبق خواسته خویش) اصلاح کند و خود را نسبت به پذیرش این واقعیت مجاب نماید. سوالی که در اینجا پیش می‌آید، این است که اگر انسان بخواهد دچار این نگرانی نشود، چه واکنشی در این موقعیت باید داشته باشد؟

واکنش: قناعت

واکنشی که امام صادق در این موقعیت آن را یکی از خصلت‌های مؤمن دانسته، قناعت است. ابتدا به بررسی معنای لغوی این مفهوم می‌پردازیم تا روشن شود قناعت چیست و چه نقشی در این موقعیت دارد.

"قناعت" به معنای رضایت است (لسان العرب: ج ۸ ص ۲۹۷) و در زبان عرب شتر و گوسفندی که به آنچه سزاوارش است، اقبال دارد، را قانع می‌گویند (ترتیب اصلاح المنطق: ص ۳۱۶) پس انسان قانع، انسانی است که به آنچه در مقابل او قرار گرفته شده است، راضی است.

علامه مجلسی در بحار الانوار در قالب یک معنای کاربردی در توضیح این فقره از روایت می‌گوید:

این دسته از افراد، برای طلب امر حرام و حتی در مورد یک امر آمیخته با شبهه نیز حرص نمی‌ورزند و عمر خود را در این راه از بین نمی‌برند (بحار الانوار: ج ۶۴ ص ۲۶۸).

حرص ورزیدن برای امر حلال، تلاش پسندیده‌ای نیست، چه برسد به این‌که آن امر، حرام یا آمیخته به شبهه باشد. ائمه اطهار نیز در سخنان گران‌بهای خویش، به مفهوم شناسی این واکنش پرداخته‌اند. حضرت رسول الله درباره یکی از مصادیق "حیاء طیبه" در آیه [مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلْنُحِبِّبَهُ حَيَاءً طَيِّبَةً (نحل: آیه ۹۷)] فرمودند:

إِنَّهَا الْقَنَاعَةُ وَ الرِّضَا بِمَا قَسَمَ اللَّهُ.

حیات طیبه، همان قناعت و راضی بودن به آنچه است که خداوند قسمت کرده است (تفسیر مجمع البیان: ج ۶ ص ۵۹۳؛ تفسیر صافی: ج ۳ ص ۱۵۵؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۳ ص ۸۴).

همراهی "الرضا بما قسم الله" با "القناعة" می‌تواند به نوعی قناعت را معنا کند. قناعت، یعنی رضایت از آنچه که خداوند قسمت انسان کرده است. این رضایت، از اساس کفایت حاصل می‌شود. وقتی انسان به آنچه خداوند برایش روزی کرده، احساس کافی بودن داشته باشد، راضی می‌شود، هر چند کم باشد. با این توضیحات معلوم می‌شود که قناعت، در حوزه امور مالی معنا پیدا می‌کند.

با توجه به مطالب فوق، اکنون بهتر می‌توان نقش آن را در موقعیت روزی تبیین کرد. در اعطای روزی نیز، سنت قبض و بسط الهی نیز حاکم است. این سنت، در دو حوزه، همزمان با هم جاری می‌شود: یکی در میان افراد کلان جامعه؛ بدین ترتیب که خداوند به عده‌ای روزی کم (فقرا) و به عده‌ای روزی زیاد (ثروتمندان) می‌دهد. و دیگری در مورد هر فرد که در گذر عمر خود با این دو سنت مواجه می‌شود؛ در برهه‌ای از زمان، خداوند به او روزی زیاد می‌دهد و در زمان دیگر، روزی کم. همه این‌ها بر اساس مصلحتی است که خداوند تبارک و تعالی در نظر دارد. بر این اساس، در مقابل این سنت و همچنین قوانین الهی که در اعطای روزی جاری است، واکنش مناسب "قناعت" است که نتیجه آن، رضامندی از وضعیت کنونی خواهد بود.

در این جا باید به دو نکته توجه کرد: یکی این‌که قناعت، مربوط به حوزه درآمد است، نه مصرف؛ همان‌طور که حرص در این حوزه جای دارد. مؤمن در این حوزه به آنچه خدا روزیش کرده، راضی است. پس قناعت به معنای کم مصرف کردن نیست. قناعت یعنی انسان در روند کسب روزی، آن مقداری را که خداوند برای او قرار داده، کافی بداند و بدان راضی شود. دیگر این‌که قناعت، مخصوص قشر خاصی از مردم نیست. در متون اسلامی، به هر دو گروه از مردم (فقرا و اغنیا) سفارش شده است که قناعت کنند. نتیجه طبیعی که از قناعت برای مؤمن فقیر

حاصل می‌شود، احساس رضایت است از آنچه که خدا قسمتش کرده، نه احساس رضایت از آن مقدار کم که روزیش شده است و مؤمنی که در سنت بسط الهی به سر می‌برد، در عین حال که تلاش می‌کند، حرص نمی‌ورزد. در نتیجه، از موقعیت خویش احساس رضایت می‌کند. در طرف مقابل و در واکنش ناصحیح پیرامون این گنش، برخی فقرا، برای رهایی از سنت تنگی روزی، حرص می‌ورزند. در حالی- که سنت خداوند با این واکنش نادرست، تغییر نمی‌کند و ثروتمندان نیز برای کسب مازاد حق خویش حرص می‌ورزند. نتیجه، آن می‌شود که هر دو دسته در پی این واکنش، از موقعیت خویش احساس رضایت ندارند و دچار ناکامی در رسیدن به اهداف خود می‌شوند.

با این توضیح، می‌توانیم این پدیده را این چنین تحلیل کنیم که چرا برخی از ثروتمندان با وجود دارایی زیاد، باز هم احساس نیاز و نارضایتی دارند. چرا که رضایت، در نتیجه قناعت و حس کافی بودن روزی حاصل می‌شود. این‌که انسان به حس بی‌نیازی برسد، مطلب مهمی است. ملاک فقر و غنی از نظر اسلام، همین حس بی‌نیازی است. ثروتمندان حریص با وجود دارایی بسیار، در عین حال، فقیرند و فقرای قانع در عین نداری، ثروتمندند. چون به آنچه که دارند راضی هستند و برای خود کافی می‌دانند.

پیامد قناعت

به کمک معنای لغوی که از قناعت ارائه شد، می‌توانیم صریحاً نتیجه بگیریم که قناعت نوعی رضایت است؛ رضایت از آنچه که خداوند مقدر کرده است. اکنون به مدد دو روایت، این استدلال را توضیح می‌دهیم.

قناعت باعث می‌شود که انسان درخواست‌ها و آرزوهای خود را کوتاه و کم کند و حرص نورزد، تا با این واکنش، به زیاده‌طلبی خویش روی خوش نشان ندهد. در واقع، قناعت، تمایل انسان را برای کسب حریصانه از بین می‌برد. حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید:

ثمرة القناعة، الإجمال فى المكتسب والعزوف عن الطلب (غرر/الحکم: ص ۳۹۳ ح ۹۰۷۸).

و از دیگر سوی، مؤثرترین نتیجه‌ای که از قناعت برای مؤمن حاصل می‌شود، بی‌نیازی است. حضرت علی در جای دیگر، به این مطلب این‌گونه اشاره کرده‌اند: «ثمرة القناعة الغناء (همان: ص ۳۹۲ ح ۹۰۴۴)». بی‌نیازی در این جا، نوعی حس و ادراک است، یعنی نسبت به آنچه که خدا برایش مقدر کرده است، قناعت می‌کند. در واقع، احساس بی‌نیازی خود را از مازاد حق و تقدیرش اعلام می‌دارد و همین احساس، او را به رضامندی از وضعیت کنونیش سوق می‌دهد.

لذا «المؤمن قانع بما رزقه الله» بدین معناست که مؤمن به آنچه که خداوند بر اساس قوانین مذکور روزیش کرده، راضی است و در راه کسب مال حلال تلاش می‌کند؛ بدون آنکه حرص یا بخل بورزد و با این عملکرد، زندگی پاک و آرام و بدون دغدغه‌ای را برای خود مهیا می‌سازد.

موقعیت پنجم: دشمنی

یکی دیگر از موقعیت‌هایی که مؤمن در زندگی خود با آن روبرو می‌شود و وقوع آن اجتناب ناپذیر است، موقعیت "دشمنی" است. الأعداء جمع کلمه العدو از ریشه "ع د و" به معنای کسی است که «در امری که شایستگی بسنده کردن در حدود آن را داشته، پا را فراتر گذاشته و تجاوز و دخالت در آن امر کرده است (کتاب العین: ج ۲ ص ۲۱۳)». همه عملکردها و رفتارها، برای خود حد و مرزی دارند که اگر به آن حدود تعرض شود، در حق آن، دشمنی روا شده است. حال که این امور، مربوط به جنبه‌های شخصیتی یک انسان است، پس تعرض به این حدود، تجاوز به شخصیت یک انسان به شمار می‌رود. این ویژگی و خصلتی که دشمن دارد (تجاوز)، برای زندگی هر انسانی خطرات فراوانی را ایجاد می‌کند که واکنش انسان مؤمن می‌تواند این خطرات را به حداقل خود برساند.

پس این موقعیت، ویژگی خطرناکی دارد که تنها واکنش مناسب در برابر آن می‌تواند از اندازه آن بکاهد و حتی آن را از بین ببرد. در ذیل به تفصیل درباره این واکنش، سخن می‌گوییم.

واکنش: عدم ظلم

امام صادق مؤمن را به ظلم نکردن در حق دشمن خود سفارش کرده‌اند. این توصیه، برای ما خیلی عجیب و بعید به نظر می‌آید. چرا مؤمن نباید به دشمن خود ظلم کند، در حالی که دشمن با تعدی و تجاوز خود و یا حتی با اخلاق و رفتارش به او ظلم کرده است؟! قبل از ورود در بحث، نکته‌ای را باید مدنظر قرار داد و آن این‌که دشمن مؤمن، یا با ایمان است که می‌تواند با او رابطه نزدیکی داشته باشد، مثل همسر و فرزند که نزدیکترین افراد برای مؤمن محسوب می‌شوند، و یا ممکن است این‌گونه نباشد. در هر صورت، هر انسانی در برخورد با دشمن خود، می‌تواند چند واکنش داشته باشد:

۱. مقابله به مثل: در مکتب اسلام، این برخورد، از حقوق یک مسلمان به شمار می‌رود و هیچ ایرادی هم ندارد، اما باید متذکر شد که این واکنش در حوزه خانواده، نتیجه نامطلوبی دارد.

1. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: [یا ایها الذین آمنوا إن من أزواجکم وأولادکم عدوا لکم ...] (سوره تغابن: آیه ۴۱).

۲. گذشت: یکی از کرامت‌های مؤمن در برخورد با ظلم دشمنش، عفو و گذشت است. به این صورت که اگر همسر و فرزند را در موقعیتی خاص، دشمن فرض کنیم، گذشت مؤمن از آنها، بهترین واکنش محسوب می‌شود.

۳. مقابله به بدی: این، همان واکنشی است که امام صادق آن را از مؤمن به دور دانسته‌اند. یکی از خصلت‌های مؤمن این است که با ظلم دشمن خود مقابله به بدی نمی‌کند.

حال که یکی از خصلت‌های مؤمن ظلم نکردن به دشمن خویش است، پس باید چگونه برخورد کند؟

مصادیق عدم ظلم

این مصادیق در قالب چند نمونه اخلاقی و رفتاری توسط معصومین بیان شده است، و ناگفته پیداست این، مؤمن است که می‌تواند این گونه رفتار کند؛ چرا که این خصوصیات اخلاقی، همه، منشعب از ایمان اوست.

۱. تمجید از دشمن

امام حسن عسکری با بیان چند ویژگی اخلاقی، مؤمن را به واکنش مناسبی در برابر دشمن سفارش کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند:

مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيئَةً وَالْإِفْضَالُ حَلِيئَةً، اِتَّصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ التَّنَاءِ عَلَيْهِ (علام النبیین: ص ۳۱۴).

از آنجایی که دشمن نیز در قالب یک انسان دارای خوبی‌ها و بدی‌هایی است، لذا مؤمن در این موقعیت، با تعریف و تمجید از خوبی‌هایش، او را به این جنبه وجودیش متوجه می‌کند.

۲. کظم غیظ در مقابل دشمن

امام صادق با ارتباطی که میان کظم غیظ و حزم برقرار کرده‌اند، عملکردی زیبا را برای مؤمن تداعی کرده است که همان ظلم نکردن در نتیجه حزم است. آن حضرت این‌گونه فرموده‌اند:

كُظِمُ الْغَيْظُ عَنِ الْعَدُوِّ فِي دَوْلَاتِهِمْ تَقِيَةً حَزْمٌ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ (الكافي: ج ۲ ص ۱۰۹؛ المحاسن: ج ۱ ص ۲۵۹).

نیروی حزم در مؤمن او را به احتیاط در عملکرد و رفتارش رهنمون می‌کند. در این موقعیت، کظم غیظ، مصداقی از حزم است که اگر مؤمن به این نکته توجه کند، حتی در رفتار با دشمن خود نیز محتاط عمل می‌کند. بدین ترتیب، از جانب او خطری متوجهش نمی‌شود^۱ و اظهار پشیمانی نخواهد کرد.

۱. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «ثمرة الحزم السلامة» (عیون الحکم و المواعظ: ص ۲۰۸؛ نزهة الناظر و تنبيه الخواطر: ص ۴۶).

۳. اصلاح دشمن

اصلاح دشمن، یکی دیگر از واکنش‌هایی است که مؤمن در برابر ظلم دشمن می‌تواند داشته باشد. اصلاح کردن توسط یک مؤمن، جنبه‌ای آمرانه ندارد، بلکه او با رفتار خود در صدد رسیدن به این هدف (اصلاح) بر می‌آید. حضرت امیرالمؤمنین در این زمینه فرموده‌اند:

الاستصلاح للأعداء بحسن المقال و جمیل الأفعال أهون من ملاقاتهم و مغالبتهم بمضیض القتال» (غرر الحکم: ص ۳۳۴ ح ۷۶۸۱)

امام دو راه را به ما نشان داده‌اند: یکی نیکو سخن گفتن و دیگری زیبا عمل کردن. می‌توانیم با عمل خود به دشمن بفهمانیم که کارش نادرست است و یا با خوب صحبت کردن او را به این راه دعوت کنیم. انتخاب کردن این راه، ما را به مشقت نبرد و آثار ناشی از آن (رنج و پریشانی، درد و عذاب و شکنجه) نمی‌اندازد. خانواده نیز به عنوان نهادی مقدس، با هدف حفظ آرامش و آسایش اعضا، عمل و رفتار می‌کند. این واکنش در این حوزه سبب جایگزینی رابطه دوستی به جای دشمنی و محو آن می‌شود که در نتیجه، رضایت و آرامش را به دنبال دارد. جالب اینجاست، نتیجه‌هایی که بر این واکنش مترتب می‌شود، همه، متوجه مؤمن می‌شود و برایش آثار اجتماعی خوبی به دنبال دارد.

دو هدف دیگر را نیز می‌توان برای این واکنش (اصلاح) برشمرد:

الف) از دیاد طرفداران: از این رو، به هواداران مؤمن افزوده می‌شود، چرا که دشمن پس از اصلاح شدنش به کمک رفتار تحسین برانگیز مؤمن، تمجید فراوانی از او نزد دیگران می‌کند. اینجاست که امام علی می‌فرماید: «من استصلح عدوه زاد فی عدده» (عیون الحکم و المواعظ: ص ۴۴۵).

ب) رسیدن به اهدافی والا: مؤمن در راه اصلاح دشمنانش، اهداف اسلامی و الایی را دنبال می‌کند که آن، اعلان حقانیت دین اسلام و معرفی آن به عنوان دین انسانی است. همه این اهداف، با سیری شگفت‌انگیز توسط دشمن اصلاح شده صورت می‌پذیرد. بدین صورت که هم او نمونه یک فردی است که به دست انسانی مؤمن، از راه باطل به سوی حق آورده شده است و هم اینکه خود او، به نشر مبانی اسلامی می‌پردازد.^۱

کنار مگیری و روبرو نشدن مؤمن با دشمن، مفسده‌ای را در پی دارد و این مسئله را برای دشمن تداعی می‌کند که به علت نداشتن ایمانی حقیقی، مؤمن، خود را در مقابل وی عاجز پنداشته و تکیه‌گاهی در برابر ظلم وی ندارد. پس، از یک طرف بر مؤمن لازم است که با دشمن خود مقابله کند و از طرفی دیگر، اگر این مقابله به صورت آموزش‌های اخلاقی که آمرانه نباشد، صورت پذیرد، هم وجهه ایمانی

مؤمن حفظ می‌شود و هم دشمن، متوجه گوهر با ارزش وجودی خود می‌شود.^۱ نمونه‌هایی از این گونه رفتار و کردار، در تاریخ صدر اسلام و حتی در دوران دفاع مقدس نیز به چشم می‌خورد.

پس عبارت «المؤمن لا یظلم الأعداء» این مفهوم را می‌رساند که مؤمن با نیک رفتار کردن، شیرین سخن گفتن، مدارا کردن و رفتارهایی از این دست، نه تنها در حق دشمن خود ظلم نمی‌کند، بلکه در صدد اصلاح وی برمی‌آید.

موقعیت ششم: انتظارات بی‌جای دوستان

یکی دیگر از موقعیت‌هایی که مؤمن در زندگی خود با آن روبرو می‌شود، انتظارات بی‌جا، درخواست‌های غیر منطقی و خلاف شرع دوستانش است که اجابت آنها به ضرر یکی از طرفین دوستی ختم می‌شود. به خاطر تلقی اشتباهی که برخی افراد از این رابطه دارند (که برای بقای آن می‌توان از هر وسیله ای مدد جست) معمولاً طرفین دچار مشکل می‌شوند و آسیبی که در نتیجه این عملکرد به خودشان می‌رسانند، کمتر از آسیبی نیست که متوجه طرف مقابل می‌شود.

اکنون با توصیف این موقعیت حساس، این سؤال مطرح می‌شود که مؤمن در برابر انتظارات غیر منطقی و بی‌جا و درخواست‌های خلاف شرع دوست خود چه برخوردی باید داشته باشد؟ به عبارت دیگر، نیروی ایمان، در این موقعیت چه کمکی به او می‌کند؟

واکنش: به زحمت نینداختن خویش

با توجه به این‌که نحوه برخورد افراد در این موقعیت، متفاوت است، به این صورت که عده‌ای، از هر وسیله برای حفظ رابطه دوستی خود با دیگری استفاده می‌کنند، ما به عنوان شیعیان مکتب جعفری، واکنشی را مطرح می‌کنیم که پیشوایمان امام صادق در این موقعیت برای مؤمن سزاوار دانسته‌اند؛ که عبارت است از: «لا یتحامل للأصدقاء».

قبل از ورود در بحث، لازم به ذکر است که در این فقره از روایت، حرف اضافه فعل به همراه مجرور خود حذف شده است که آن، "تحامل علی نفسه"، به معنای به زحمت و مشقت انداختن خود، می‌باشد (الصحاح: ج ۴ ص ۱۶۷۸). پس، «المؤمن لا یتحامل علی نفسه للأصدقاء»، یعنی مؤمن به خاطر دوستان، خود را به زحمت نمی‌اندازد.

علامه مجلسی با آوردن تعدادی از مصادیق این واکنش، به توضیح عبارت مورد نظر پرداخته است. وی این چنین می‌نویسد:

۱. لقمان در سفارشی به فرزندش سلاحی کارساز در برابر دشمن به او معرفی کرده است. ایشان می‌فرمایند: یا بنی، لیکن مما تتسلح به علی عدوک فتصرعه المماسحة وإعلان الرضا عنه و لا تراوله بالمجانبة فیبود له ما فی نفسک فیتأهب لک (الأمالی: ص ۷۶۶؛ بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۴۱۳).

اول: مؤمن به خاطر دوستان خود، به مردم ظلم نمی‌کند. مثلاً دوست مؤمن از او می‌خواهد که در حق دیگری ظلم روا دارد؛ نیروی ایمان در وجود مؤمن به او اجازه برآوردن این خواسته را نمی‌دهد.

دوم: فرد با ایمان، به خاطر دوستان خود، سختی‌ای را که یا به ضرر خودش است یا به ضرر آنها و در برخی مواقع، متوجه هر دویشتان می‌شود، تحمل نمی‌کند. شهادت دادن به دروغ و یا کتمان شهادت به خاطر دوست، شاید در ابتدا نتیجه خوبی داشته باشد که آن، رهایی دوست از آن گرفتاری است، اما زیان این واکنش و رفتار، متحمل هر دوی آنها می‌شود. وجهه هر دوی آنها در جامعه خراب می‌شود و دیگر کسی به آنها اعتماد نمی‌کند. حتی در برخی از مواقع دوست مؤمن از او می‌خواهد که به خاطرش کار حرامی را متقبل شود. واضح است که مؤمن به خاطر خودش هم که شده، این درخواست را اجابت نمی‌کند.

سوم: مؤمن، خود را به خاطر دوستان، به انجام اموری وادار نمی‌کند که امکان خروج از آن وجود نداشته باشد. اجابت کردن برخی از درخواست‌ها، انسان را به گونه‌ای گرفتار می‌کند که رهایی از آن، تنها به لطف خدا امکان پذیر است. به اصطلاح، مؤمن، در این موارد خود را به چاه نمی‌اندازد؛ چاهی که امکان دارد آنقدر عمیق باشد که بیرون آمدن از آن مستلزم گذران زمانی طولانی و تحمل سختی فراوانی است و این نیروی ایمان است که چشم و دل مؤمن را به عواقب کارهایی که می‌خواهد انجام دهد، روشن می‌کند (بحار الانوار: ج ۶۴ ص ۲۶۹).

پیشوایان ما در سخنان گهربار خویش، این عبارت را به خوبی تبیین کرده‌اند. امام علی می‌فرماید:

المؤمن ... وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يَجِبُ.
مؤمن در راه آن که دوستش دارد، دست به گناه نمی‌زند (الأمالی شیخ طوسی: ص ۵۸۰؛ نهج البلاغه: خطبه ۱۹۳).

ایمان مؤمن به او اجازه نمی‌دهد که در رابطه دوستی به گونه‌ای رفتار کند که باعث گرفتاری اخرویش شود. حتی این عبارت در حوزه خانواده که روابط، صمیمی‌تر و نزدیکتر است، نیز صادق است. حضرت رسول الله در وصیت خود به ابن مسعود می‌فرماید:

لَا تَحْمِلَنَّكَ الشَّقَّةَ عَلَى أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي الْمَعَاصِي وَ الْحَرَامِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.
مهربانی بر خانواده و فرزندان، تو را بابت ورود در گناه، به زحمت نیندازد. چرا که خدا می‌فرماید ... (مکارم الاخلاق: ص ۵۷؛ بحار الانوار: ج ۷۴ ص ۱۰۸).

محبت و مهربانی اندازه و مقداری دارد. اگر این رفتار، باعث تحمل مشقتی برای فرد شود و یا حتی باعث شود که او به گناه آلوده شود، دیگر اثر وضعی خود را از دست می‌دهد و به ضد آن مثل دلگیری‌ها و قهرها تبدیل می‌شود.

بنابراین، «المؤمن لا يتحامل للأصدقاء»، یعنی مؤمن به خاطر دوستانش، دشواری‌ای که گناه یا عملی غیرمنطقی و غیر اخلاقی است و یا امکان خروج از آن وجود ندارد، را تحمل نمی‌کند. رضایتی که مؤمن با این واکنش مناسب به دست می‌آورد، قابل مقایسه با نارضایتی او به خاطر واکنش اشتباهش نیست. شاید در وهله اول، باعث دلخوری دوستش شود و یا حتی خود نیز ناراحت گردد، اما او توانسته است از بروز خطرات احتمالی در نتیجه رفتار نامناسب خود جلوگیری کند. او با این واکنش، که به مدد نیروی ایمان داشته است، به رضامندی از زندگی خود دست پیدا می‌کند که برای او پایدار است؛ چرا که خداوند از این برخورد او در آن موقعیت راضی است.

موقعیت هفتم و هشتم: خود - دیگران

مؤمن در زندگی خویش، گاهی تنها لحاظ می‌شود، یعنی در تعامل او با خودش، فرد بیرونی دخیل نیست و آثاری که از این تعامل حاصل می‌شود، تنها متوجه او می‌شود، نه دیگری. و گاهی نیز در ارتباط با دیگران قرار می‌گیرد، و این‌گونه سنجیده می‌شود. مثلاً در اجتماع و در برخورد با مردم، چگونه رفتار می‌کند. در هر دوی این تعاملات، تنها یک طرف لحاظ شده است و آن یا خود است یا دیگران. اما، شکل سومی نیز وجود دارد و آن نحوه ای از تعامل است که دو مورد قبلی را به یکدیگر مرتبط می‌سازد. بدین معنا که نحوه تعامل مؤمن با خودش، تأثیر مستقیمی در تعامل او با مردم دارد. اگر تعامل میان این دو موقعیت اینگونه تنگاتنگ باشد، تنها واکنشی مناسب در این موقعیت می‌تواند مؤمن را به رضایتی که از زندگی می‌خواهد، برساند. حال به نظر شما مؤمن به کمک نیروی ایمان خود، چه واکنش و برخوردی در این موقعیت دارد؟

واکنش: رنج - آسایش

امام صادق با توجه به تأثیری که ایمان در کنترل رفتار انسان دارد، رنج و سختی دادن به بدن از سوی مؤمن را یکی از واکنش‌های او در موقعیت فوق دانسته‌اند، یعنی مؤمن خود را به سختی می‌اندازد تا مردم از جانب او در راحتی باشند. در اینجا این سؤال به ذهن می‌رسد که مؤمن با چه کارهایی می‌تواند به خود سختی دهد که نتیجه آن، راحتی مردم باشد؟

تبیین این مطلب براساس روایات به دو صورت امکان پذیر است:

۱. بدن مؤمن، خسته است. چون از طرفی به عبادت مشغول است و از طرف دیگر به مردم کمک می‌کند؛ به آنها خیر می‌رساند، آنها را اذیت نمی‌کند، در نتیجه مردم از جانب او

در راحتی و آسایش به سر می‌برند (شرح اصول کافی: ج ۸ ص ۱۴۳؛ بحار الانوار: ج ۶۴ ص ۲۶۹).

۲. نفس اماره مؤمن، در سختی است. چون جسم او عبادت می‌کند و با عبادت و ریاضت، نفس را خسته و در عین حال صبور و سالم می‌گرداند. در نتیجه این صبر، که یکی از مصادیق آن حلم است، مؤمن با مردم معارضه نمی‌کند و مردم از دست او راحتند. همچنین، چون نفس اماره از هوای نفس منع شده است (با عبادت و ریاضت‌هایی که جسم به خود تحمیل کرده)، در سختی می‌افتد. یکی از مواردی که نفس اماره، انسان را بدان ترغیب می‌کند، "شُرور" است که در نتیجه طغیان نفس بوجود می‌آید. در این حالت، انسان در امور دنیوی به مناقشه می‌پردازد و به مردم، آزار و اذیت می‌رساند. اما اگر نفس انسان در تنگنا و سختی قرار گیرد، کاری نمی‌کند که فرجام آن، آزار مردم باشد. مؤمن با انجام عبادات، نفس خویش را تربیت می‌کند. در این مسیر، نفسش به قدری مهذب و پاک می‌شود که دیگر میل و رغبتی برای پرداختن به شرور ندارد. در نتیجه، مردم نیز از او راحت و در امانند (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۰ ص ۱۶۰؛ شرح اصول کافی: ج ۹ ص ۱۵۳؛ بحار الانوار: ج ۶۴ ص ۳۴۱).

همان‌طور که توجه داریم، جسم و نفس، با هم رابطه تنگانی دارند. وقتی مؤمن، جسم خویش را با عبادات و ریاضت‌ها خسته می‌کند، برای این است که نفسش پاک و مهذب شود و البته در این سیر، نفس نیز در سختی می‌افتد؛ چون طبیعت نفس، طغیانگر است و با اراده مؤمن جهت تهذیب آن، به نزاع می‌پردازد.

نکته مهم و قابل توجهی که از این واکنش به دست می‌آید، این است که میان خستگی دادن مؤمن به خویش و راحتی مردم، رابطه ای عجیب و شگفت آور وجود دارد. اگر هدف اولیه مؤمن، از خستگی دادن به خودش، راحتی مردم هم نباشد، بدین معنا که تنها تکامل خویش را مد نظر داشته باشد، این هدف، خود به خود تحقق می‌یابد. بدین صورت که وقتی نفس مؤمن با انجام عبادات، تربیت و مهذب گشت، رغبتی به آزار و اذیت مردم پیدا نمی‌کند. در نتیجه، مردم از جانب او در آسایش‌اند.

تطبیق دادن این عبارت در حوزه خانواده نیز به سهولت امکان پذیر است. اگر همه اعضای خانواده با انجام عبادات، به تربیت نفس خویش بپردازند، هرگز حاضر نخواهند شد عزیزان خود را اذیت کنند و بالاتر از این، نفس مهذب آنها رغبتی بر انجام این کار پیدا نمی‌کند.

با توجه به مطالبی که آمد، «المؤمن بدنه منه فی تعب و الناس منه فی راحة» این واقعیت را می‌رساند که مؤمن با عبادات، جسم و نفس خود را به سختی می‌اندازد تا مردم از جانب او آزاری را متحمل نشوند. بدین ترتیب، هنگامی که مردم در راحتی باشند و از کمک و یاری مؤمن برخوردار، از او رضایت دارند و چه

رضایتی بهتر از این که رضایت خداوند را نیز به دنبال دارد. در این شرایط، مؤمن نیز از زندگی خود، احساس رضایت کامل می‌کند؛ چون واکنش مناسبی را به مدد نیروی ایمان خود در آن موقعیت داشته است.

در پایان، دوباره به این نکته اشاره می‌کنیم که همه این واکنش‌ها، نتیجه "ایمان" است. اگر ایمان نباشد، هیچکدام از این عملکردها به شکل کاملش نیز محقق نخواهد شد، که در نتیجه، رضایتی وجود نداشته، محیط زندگی انسان به گونه‌ای می‌شود که به سختی می‌توان آن را تحمل کرد. در حقیقت، اگر انسان می‌خواهد به آن رضایتی برسد که خواهانش است، باید ایمان را به عنوان سرمایه وجودی خود بپذیرد و سعی و تلاش کند تا خود را بدان مزین نماید و به رضایت‌پایداری از زندگی نایل گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

كتابنامه

القرآن الكريم

١. الامالى، الشيخ الصدوق، التحقيق: قسم الدراسات الاسلامية، چاپ اول، قم: مؤسسة البعثة، ١٤١٧هـ.
٢. الامالى، محمد بن الحسن الطوسى، التحقيق: قسم الدراسات الاسلامية، مؤسسة البعثة، چاپ اول، قم: دار الثقافة، ١٤١٤.
٣. بحار الانوار، محمد باقر المجلسى، نوبت دوم، بيروت - لبنان: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣هـ، ١١٠ج.
٤. تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبة حرانى، تحقيق: على اكبر غفارى، چاپ دوم، مؤسسة النشر الاسلامى بجماعة المدرسين، ١٤٠٤هـ ق.
٥. ترتيب اصلاح المنطق، ابن سكيك الالهوازى، تحقيق و شرح: محمد حسن بكائى، چاپ اول، مشهد: مجمع البحوث الاسلامية، ١٤١٢.
٦. تفسير الصافى، محسن فيض كاشانى، تحقيق: شيخ حسين اعلمى، چاپ دوم، تهران: مكتبة الصدر، ١٤١٦.
٧. تفسير مجمع البيان فى تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسى، چاپ اول، بيروت: مؤسسه اعلمى، ج ١٠.
٨. تفسير نور الثقلين، على بن جمعه عروسى حويزى، چاپ چهارم، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤١٢، ٥ج.
٩. التمهيد، محمد بن همام الاسكافى، قم: مدرسة الامام المهدي، ١ج.
١٠. الخصال، شيخ صدوق، تحقيق: على اكبر غفارى، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، ١ج.
١١. رياضت از زنگى، عباس پسندیده، ويراستار: حسين پور شريف، چاپ اول، قم: دار الحديث، ١٣٨٤ش، ١ج.
١٢. روضة الواعظين، محمد بن قتال نيسابورى، تحقيق: سيد محمد مهدى السيد حسن الخرسان، قم: منشورات الرضى، ١ج.
١٣. سعد السعود، ابن موسى بن طاووس، چاپ اول، نجف: حيدرية، ١٣٦٩هـ، ١ج.
١٤. سليم بن قيس الهلالي، أبو صادق سليم بن قيس الهلالي العامرى الكوفى، تحقيق: شيخ محمد باقر انصارى زنجانى خوئينى، ١ج.

١٥. سنن النبي، سيد محمد حسين الطباطبائي، تحقيق: شيخ محمد هادي فقهى، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٦ هـ، ج١.
١٦. شرح اصول كافي، محمد صالح مازندراني، ج١٢.
١٧. شرح مئة كلمة، كمال الدين ميثم بن علي ميثم البحراني، تحقيق: مير جلال الدين الحسيني الارموي المحدث، قم: جماعة المدرسين، ج١.
١٨. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربية، المطبعة منشورات مكتبة آية الله مرعشى، ٢٠ ج.
١٩. شكر در قرآن، روايات و نهج البلاغه، سيد اسماعيل گوهرى، چاپ اول، چاپ مروى، ناشر كعبه، ١٣٦٤ ش، ج١.
٢٠. الصحاح تاج اللغة صحاح العربية، اسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق احمد بن عبد الغفور عطار، چاپ چهارم، بيروت: دار العلم للملايين، ١٤٠٧ هـ، ج٦.
٢١. صفات الشيعة، الشيخ الصدوق، تهران: عابدى، ج١.
٢٢. عدة الداعي و نجاح الساعي، احمد بن فهد حلى، تحقيق: احمد موحدى قمى، قم: مكتبة الوجدانى، ج١.
٢٣. علل الشرايع، الشيخ الصدوق، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٦ هـ، ج٢.
٢٤. عيون أخبار الرضا، شيخ صدوق، تحقيق: شيخ حسين اعلمى، چاپ اول، بيروت: مؤسسه اعلمى، ١٤٠٤ هـ، ج٢.
٢٥. عيون الحكم و المواعظ، على بن محمد الليثى الواسطى، التحقيق: حسين الحسنى البيرجندى، چاپ اول، دار الحديث، ١٣٧٦ ش، ج١.
٢٦. غريب الحديث، أبو عبيد القاسم بن سلام الهروى، تحقيق: محمد عبد المعيد خان، چاپ اول، بيروت: دار الكتب العربى، ١٣٩٦ هـ، ج٤.
٢٧. فقه الرضا، على بن بابويه، تحقيق: مؤسسه آل البيت، ناشر مؤتمر العالمى للإمام الرضا، ج١.
٢٨. الكافي، الشيخ الكليني، التحقيق: على اكبر غفارى، چاپ سوم، آخوندى دار الكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ هـ، ج٨.
٢٩. كتاب العين، ابى عبد الرحمن الخليل بن احمد الفراهيدى، تحقيق: دكتور مهدى مخزومى ابراهيم سامرائى، چاپ دوم، مؤسسه دار الهجرة، ١٤٠٩ هـ، ج٨.
٣٠. كتاب المؤمن، حسين بن سعيد كوفى اهوازى، چاپ اول، قم: مدرسة الامام المهدي بالحوزة العلمية، ١٤٠٤ هـ، ج١.
٣١. كشف الغمة فى معرفة الائمة، على بن عباس بن ابى الفتح اربلى، چاپ دوم، بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٥ هـ، ج٣.
٣٢. كنز الفوائد، ابن فتح محمد بن على الكراجى، چاپ دوم، قم: مكتبة المصطفوى، ج١.
٣٣. لسان العرب، ابن منظور، چاپ اول، نشر ادب الحوزة، ١٤٠٥ هـ، ج١٥.
٣٤. المحاسن، البرقى، احمد بن محمد بن خالد، التحقيق: السيد جلال الدين الحسينى، دار الكتب الاسلاميه، ج٢.

٣٥. مختار الصحاح، محمد بن ابى بكر بن عبد القادر الرازى، تحقيق: احمد شمس الدين، چاپ اول، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥هـ، ١ج.
٣٦. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، المحقق النورى الطبرسى، مؤسسه آل بيت لاحياء التراث، ١٨ج.
٣٧. مشكاة الانوار فى غرر الاخبار، أبو الفضل على طبرسى، چاپ دوم، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٥هـ، ١ج.
٣٨. مصباح الشريعة، الامام صادق ، چاپ اول، بيروت: مؤسسه الاعلمى، ١٤٠٠هـ، ١ج.
٣٩. معانى الاخبار، الشيخ الصدوق، التحقيق: على اكبر غفارى، انتشارات اسلامى، ١٣٦١ش، ١ج.
٤٠. مكارم الاخلاق، الطبرسى، چاپ ششم، منشورات الشريف الرضى، ١٣٩٢هـ، ١ج.
٤١. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تحقيق: على اكبر غفارى، چاپ دوم، جامعة المدرسين، ١٤٠٤هـ، ٤ج.
٤٢. ميزان الحكمة، محمد رى شهرى، تحقيق: دار الحديث، چاپ اول، قم: دار الحديث، ٤ج.
٤٣. نزهة الناظر و تنبيه خاطر، الحسين بن محمد بن حسن بن نصر حلوانى، چاپ اول، قم: مدرسة الامام المهدي، ١٤٠٨هـ ق، ١ج.
٤٤. نظم درر السمطين، جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي الحنفى، چاپ اول، مكتبة الإمام امير المؤمنين ، ١٣٧٧هـ ق، ١ج.
٤٥. النهاية فى غريب الحديث، ابن أثير، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طنناخى، چاپ چهارم، ١٣٦٤ش، قم: مؤسسه اسماعيليان، ٥ج.
٤٦. نهج البلاغه، خطب الامام على ، تحقيق: الامام الشيخ محمد عبده، بيروت: دارالمعرفة، ٤ج.
٤٧. وسائل الشيعة (آل البيت)، شيخ حر عاملى، تحقيق: مؤسسة آل بيت لاحياء التراث، چاپ دوم، قم: مهر، ١٤١٤هـ ق، ٣٠ج.
٤٨. وسائل الشيعة (الاسلامية)، شيخ حر عاملى، تحقيق: شيخ محمد رازى، بيروت: داراحياء التراث العربى، ٢٠ج.